



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

«علوم انسانی اسلامی؛ بررسی مقدماتی آراء و دیدگاهها»

۷۳/۶/۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی

فهرست کلی:

- ۱- مقدمه ص ۱
- ۲- نشانه‌های بحران در علوم انسانی معاصر ص ۱
- ۳- دیدگاههای مطرح در علوم انسانی اسلامی ص ۲
- الف - نظریه انفعالی ص ۲
- ب - نظریه دستکاه معیار ص ۲
- ج - نظریه رشد آزاد علوم ص ۳
- د - نظریه پیشکشی ص ۳
- ه - نظریه ترکیبی ص ۳
- و - نظریه تفکیکی ص ۳
- ۴- نقد و بررسی دیدگاهها ص ۴
- الف - کمبودهای کلام و فقه موجود ص ۴
- ب - بازگشت مبانی و روشهای علوم غربی به مادی‌گرایی ص ۶
- ج - ضرورت تبیین یک رابطه منطقی و علمی ص ۶

د - عدم توجه به ماهیت و ادعای علوم موجود ص ۷

ه - ضرورت دستیابی به مدل شامل و فراگیر ص ۸

و - پرسش و پاسخ (نقد نظریه تفکیکی) ص ۸

الف - نظر به علوم در دو موضع ص ۸

ب - غیر واقعی بودن تفکیک مکاتب و مسائل ص ۹

ج - برخورداری علوم از یک «نظام واحد» ص ۱۰

| | |
|--|---------------------------------|
| نام کتاب یا جزوه : علوم انسانی اسلامی؛ بررسی مقدماتی آراء و دیدگاهها | کد بایگانی کامپیوتری : ۰۱۰۲۷۰۰۴ |
| استاد : حجة الاسلام والمسلمین حسینی | تاریخ جلسه یا تدوین : ۷۳/۶/۲ |
| مؤلف : | تاریخ انتشار : ۷۳/۸/۲۶ |
| ویراستار : سید حسین حسینی | تاریخ بایگانی : ۷۳/۸/۲۶ |
| حروفچینی : واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی | تیراژ : ۱۰ نسخه |
| تکثیر یا چاپ از : واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی | نوبت تکثیر یا چاپ : اول |

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث: «علوم انسانی اسلامی؛ بررسی مقدماتی آراء و دیدگاهها»

۷۳/۶/۲

۱- مقدمه

«جهت‌گیری سازشی و انطباقی» است. به این معنا که این علوم بجای آن که در ساختارهای اجتماعی دنیای کنونی تغییر و تحول ایجاد نمایند، بیشتر در مسیر حفظ و تداوم وضع موجود قدم گذاشته‌اند. (علت تعبیر به «جهت‌گیری سازشی و انطباقی» نیز همین است). دو «دیدگاه سازشی» و «دیدگاه زایشی» را ذکر می‌کنند و قایل‌اند، علوم کنونی قبل از آنکه در پی به هم ریختن و تغییر و تحولات بنیادی باشد، بیشتر متمایل به دیدگاه سازشی شده است و می‌خواهد وضع موجود را تحلیل و تبیین کند. به تعبیر دیگر در علوم معاصر، بیشتر راههای سازش افراد و جامعه با محیط عنوان می‌شود.

برادر حسینی: گزارش مختصری از کاری که انجام گرفت خدمت شما عرض می‌کنم. یکی از مسائلی که در رابطه با علوم انسانی در سطح دانشمندان دانشگاه نیز مطرح است موضوع «بحران در علوم انسانی معاصر» می‌باشد که بعضاً تعبیر به «بحران محنت» هم می‌کنند.^۱

حال به نظر می‌رسد این مسئله را در دو قسمت می‌توان مورد بررسی قرار داد: نخست در رابطه با «علوم انسانی معاصر» و بحرانهایی که در این رابطه وجود دارد و سپس درباره «علوم انسانی اسلامی». چون نمی‌خواهیم وارد قسمت اول شویم، فقط یک نمای کلی از بعضی مسائل مطرح خدمتتان عرض می‌کنم و بعد به بخش دوم می‌پردازیم.

۲- نشانه‌های بحران در علوم انسانی معاصر

سومین مورد، مسئله «نارسائی در روش» است. به این معنا که علوم انسانی از ارائه یک قانون نسبتاً عام و فراگیر ناتوان هستند و در دایره تحلیل مسائل انسانی قدرت ارائه چنین قانون عام و فراگیری را ندارند. ریشه و دلیل آن را هم پیروی از الگوهای روش‌شناسی علوم تجربی در شناخت مسائل انسانی ذکر می‌کنند یعنی دلیل ناتوانی ارائه یک قانون عام و نسبتاً فراگیر را در سرایت دادن روش شناخت علوم تجربی به تحلیل مسائل انسانی می‌دانند.

در لسان اهل اصطلاح پیرامون «نشانه‌های بحران در علوم انسانی معاصر» می‌توان این عناوین را پیدا کرد:
اولین مسأله «ناکامی در اهداف و آرمانها» است گفته می‌شود علوم انسانی در رابطه با ادعاهایی که در قرن اخیر در باره «تأمین عدالت اجتماعی»، «مبارزه با جهل»، «تعصبات قومی» و غیره داشته‌اند ناکام و ناموفق‌اند و عموماً معترف‌اند که نتوانسته این آرمانها و اهداف را تأمین کنند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به تعبیر دیگر وقتی از «انسان» تفسیر مادی ارائه دهند و روش حسی هم قدرت ارائه قانون

دومین مسئله‌ای که آن را از نشانه‌های بحران ذکر می‌کنند

۱- ادعا شده که علامه دهخدا این تعبیر را بکار برده است.

۳- دیدگاه‌های مطرح در علوم انسانی اسلامی

قسمت دوم بحث، مسئله «علوم انسانی اسلامی» است که اگر بخواهیم از بعض نظریاتی که در این مورد به خصوص پس از انقلاب در داخل و بعضاً خارج از کشور مطرح شده یک جمع‌آوری داشته باشیم، حدود شش نظریه در رابطه با «علوم انسانی اسلامی» بدست می‌آید.

الف - نظریه انفعالی

عنوان دیدگاه اول را «نظریه انفعالی» ذکر کرده‌اند. همان نظریه‌ای که به اندیشه‌های عالمان اسلامی بازگشت می‌کند و معتقد است علوم انسانی معاصر به صورت مطلق باطل‌اند و در نتیجه مطلقاً اینها را رد می‌کنند. راه حل مسأله را هم این می‌دانند که باید به همان نظریات علمای اسلامی در قرون و اعصار پیشین بازگشت و در مسائل کنونی از آنها بهره برد و همانها را جایگزین کرد.

ب - نظریه دستگاہ معیار

از نظریه دوم که در بعضی کتابها هم به آن اشاره شده تعبیر به «دستگاه معیار» می‌شود. در این دیدگاه معتقدند باید یک مقایسه‌ای بین یافته‌ها و دانش علوم انسانی معاصر با اصول و مبانی مکتب اسلامی صورت بگیرد تا آن قسمتهایی که در تضاد است کنار گذاشته شود و از آن بخش‌هایی هم که (در واقع) جنبه قطعی و علمی دارد استفاده کرد و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. علت اینکه تعبیر به دستگاه معیار هم می‌کنند بر همین اساس است. مثلاً در بعد «روانشناسی» معتقدند خیلی از مسائل مربوط به روانشناسی معاصر که در تضاد با مبانی مکتب است، کنار گذاشته می‌شوند و از بعض قسمت‌ها هم در تحلیل مسائل روانی انسان استفاده می‌کنیم.

فراگیر نسبت به علوم مادی را داشته باشد پس (به زعم خودشان) در اینجا هم باید قدرت فراگیری داشته باشد. در حالی که اگر در باره صوت، نور، حرکت و دما که مقوله‌های مختلفی‌اند، یک روش فراگیر مادی داشته باشید، همان روش فراگیر نمی‌تواند در علوم انسانی نیز یک نظر واحد بدهد.

برادر حسینی: بله. البته کسانی که از این زاویه اشکال می‌کنند قبول دارند بین علوم تجربی و علوم انسانی موضوعاً تفاوت است. علاوه بر این، قبول دارند روشی که در شناخت مسائل انسانی بکار می‌رود باید با مسائل تجربی متفاوت باشد. یعنی این دو فرض را مقدمه قرار می‌دهند و بعد می‌گویند همانگونه که ما در مسائل علوم تجربی یک قوانین عام و نسبتاً فراگیر داریم، باید در علوم انسانی هم اینگونه باشد. اما به علت آنکه علوم موجود توان ارائه قوانین عام را ندارند در شناخت مسائل انسانی دچار بحران و محنت می‌باشند.

نکته چهارمی که می‌توان در نظریات منتقدین پیدا کرد مسئله «تزلزل در بنیانها» است. می‌گویند چون مبانی نظری علوم انسانی موجود از «فلسفه اومانیست» اخذ شده بیشتر افرادی که در این مورد نظر داده‌اند بسیار متفوق، ناهماهنگ و بلکه متضاد با همین مبانی نیز بوده است. لذا چندان واضح نیست که حتی کیفیت انتساب به همین ریشه اومانیست هم صحیح باشد. یعنی اگر بپذیریم مبنا، مبنای اومانیستی است باز معلوم نیست آنچه در صحنه علوم انسانی معاصر ارائه می‌شود به چه میزانی با آن مبنا هماهنگی داشته باشد.

تا اینجا ارائه یک نمای کلی بود که فقط به عنوان مقدمه خدمتتان عرض کردم.

نظریه سوم، «رشد آزاد علوم» است. این عده می‌گویند برای رسیدن به علوم انسانی اسلامی باید به پرورش آزاد علوم انسانی به وسیله پرورش عالمان واقف به شرع، مسلط بر معارف دینی و متبحر در علوم انسانی معاصر تأکید نمود. پس دو مطلب را مد نظر دارند؛ یکی اینکه اگر بخواهیم عالمان انسانی اسلامی داشته باشیم باید فضای رشد آزاد علم را برای آنها بوجود بیاوریم و دیگر آنکه داده‌های دینی و غیر دینی را در آنها تقویت کنیم. اگر این برخورد دو طرفه و این فضای آزاد در محیط فرهنگی بوجود آمد، آنچه که از آن ظرف بیرون برآورد قطعاً علم اسلامی است و راه اسلامی کردن علوم انسانی را نیز همین می‌دانند.

د - نظریه پیشکشی

نظریه چهارم با عنوان دیدگاه «پیشکشی» تعبیر می‌شود که شاید در محدوده پس از انقلاب اسلامی کمتر فردی از علمای خودمان این نظریه را داشته باشند. اینها می‌گویند اصلاً استفاده از علوم انسانی معاصر برای مسلمین یک ضرورت است و معتقد به پذیرش مؤدبانه این پیشکش از جانب «غرب» هستند. می‌گویند: این امر باعث می‌شود که نه از مسلمانان و نه از غرب چیزی کم بشود بلکه این پیشکشی است که مسلمانان می‌توانند از جانب غربیها برای خود بپذیرند و به این طریق خودشان را تقویت کنند.

هـ - نظریه ترکیبی

نظریه پنجم، نظریه «ترکیبی» است. اینها معتقد به این هستند که برای بنای علوم انسانی اسلامی ما باید از دو عنصر کمک بگیریم: «وحی قطعی» و «عقل قطعی». وحی قطعی آن

است که دارای علت صدور، دلالت و جهت صدور قطعی باشد و عقل قطعی نیز همان است که تکیه بر بدیهیات اولیه می‌کند و غیر اینها هم «وحی ظنی» و «عقل ظنی» هستند. معتقدند اگر بخواهیم به آن علوم انسانی اسلامی برسیم باید یک ترکیبی از «وحی قطعی» و «تجربه قطعی» بوجود بیاوریم و اگر بین ظنی‌ها با قطعی‌ها نیز تعارضی پیدا شد واضح است که در «تعارض»، امر «قطعی» ترجیح دارد و البته دلیلشان هم نیز همان اصل «امتناع اجتماع نقیضین» است. بنابراین اولاً تعارض بین عقل قطعی و وحی قطعی براساس اصل امتناع اجتماع نقیضین محال است، ثانیاً اگر تعارضی هم بوجود آمد هر جا که قطعی بود، «قطعی» را بر «ظنی» ترجیح می‌دهیم. یک تأکیدی هم دارند که همواره در تمام موارد «قطعی» بر «ظنی» مقدم می‌شود چرا که ادله ظنی در طول ادله قطعی هستند. یعنی چرا معارض قرار نمی‌گیرند؟ چون اصلاً هم عرض با یکدیگر نیستند. بنابراین تأکید می‌شود که باید هم از تجربه قطعی و هم از وحی قطعی استفاده بکنیم تا با ترکیب اینها به علوم انسانی اسلامی دست یابیم.

و - نظریه تفکیکی

نظریه ششمی که بعضی از صاحب نظران به آن اشاره کردند نظریه «تفکیکی» است. (شاید این نظریه مقداری از سایر نظریات بهتر باشد). در این نظریه برد و نکته تأکید می‌شود: اولاً اینکه بین علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی معاصر تفاوت بنیادی و ماهوی است و معتقدند اگر مشابهت و اشتراکی هم باشد، صوری و ظاهری خواهد بود. ثانیاً به جهت مصور کردن این تفکیک برای مخاطب، معتقد به این هستند که هر دانش و علمی از علوم انسانی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد،

«مکاتب» و «مسائل». منظور از «مکاتب» بحث از تئوریه‌ها، فرضیه‌ها، ایسمها و به تعبیری اصول و مبانی بنیادین است ولی در «مسائل» از موضوعات، محتوا و در واقع از امور متفرع بر آن اصول بنیادین صحبت می‌شود. در نتیجه می‌گویند: اگر منظور از علوم انسانی اسلامی، مکاتب، فروض اولیه و مبانی باشد، مسلمین از این جهت کمبودی ندارند ولی اگر منظور، مسائل و فروع متفرع بر آن مبانی باشد کمبود به وضوح مشاهده می‌شود. چنانچه از ایشان سؤال شود آیا از مسائل موجود در علوم انسانی معاصر نیز می‌توان استفاده کرد؟ جواب منفی خواهند داد و می‌گویند اینها برای جامعه اسلامی کاربردی ندارند. این مجموعه بعضی از نظرات مطرح بود و البته بحث اول هم برای خود فضای گسترده‌ای دارد. حال اگر حضرت عالی در نقد این دیدگاهها نظری داشته باشید استفاده می‌کنیم.

۴- نقد و بررسی دیدگاهها

الف - کمبودهای کلام و فقه موجود

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر ما می‌آید که غیر از نظریه ششم، سایر نظرات اصلاً محل از اعراب ندارند! در مورد دیدگاه اول از آن فردی که می‌گوید باید از نظر دانشمندان اسلامی استفاده کرد سؤال می‌کنیم که مگر حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) دانشمند اسلامی نبودند؟ آیا ایشان مثلاً فلسفه را به خوبی نمی‌دانست؟! یا فقه موجود را نمی‌شناخت؟! خوب قطعاً این چنین نبود و با این حال، خود ایشان در اداره امور کشور می‌فرمودند باید کار و تلاش کنید تا مطلب جدیدی بدست آورید. قایل به این نظریه اول مثل فردی می‌ماند که اصلاً از هیچ چیزی خبر نداشته باشد یا اینکه بخواهد خودش را بازی بدهد! خوب تمام احکام

اسلامی در این «تحریرالوسیله» یا «جواهر» وجود دارد ولی اگر از اول تا آخر آن را به کامپیوتر هم بدهید، آیا دست آخر «نظام توزیع قدرت» از آن بدست می‌آید؟! بلی، نصاب زکات در آن هست ولی نصاب توزیع قدرت در آن نیست. حالا چنانچه فردی اطلاع از ابواب فقهی نداشته باشد خوب است که این حرف را بزند ولی شما که آشنای با مباحث «حوزه» هستید و به هر حال کتابهای حوزه و دسته‌بندی‌ها و مسائل آن‌ها برای شما کاملاً واضح است می‌دانید که چنین نیست. خلاصه این نحوه برخورد با نظریات دانشمندان اسلامی که نوعی احاله کردن به یک امر مبهم می‌باشد، برای فردی خوب است که یا بخواهد مردم را اغفال کند و یا اصلاً مطلع از مسائل نباشد والا اگر شما قول متأخرین و متقدمین را ملاحظه کنید و کتابهای فقهی آنها از «من لایحضره الفقیه» گرفته تا «جواهر الکلام» و یا کتب کلامی را مورد نظر قرار دهید مسأله مشخص است. به عنوان مثال چنین نیست که در کتابهای کلامی قدمات یا متأخرین «پایگاه و منزلت نظام حکومتی در اعتقادات» و یا ابزارهای توزیع قدرت آن مشخص شده باشد و البته این مسأله «معلوم واضح» است نه اینکه «معلوم مبهم» باشد. یعنی کتابهای مرجع علمای اسلامی مانند دایرةالمعارف‌ها شناخته شده‌اند و در کتبی مثل «شرایع» مرحوم محقق یا «لمعه» شهیدین و یا «جواهر» شیخ محمد حسن و یا «استبصار» و «من لایحضره الفقیه» و یا «مکاسب» شیخ انصاری و غیر آنها، نمی‌توان در باره چنین اموری مطالبی بدست آورد. بلکه آنچه وجود دارد فقط احکام کلی الهی است و اصولاً نشانی از بررسی مسائل تراجم امور حکومتی وجود ندارد. اگر از تعیین نظام توزیع بگذریم، مشخص کردن نظام اولویتها (در تخصیص) از مبتلابه‌های روزانه دولت است، ولی

باز هیچ یک از اینها در رساله‌ها نیامده است.

مورد نظام حکومتی نیز می‌توان به همین سادگی چنین تقسیم‌بندی‌ای کرد؟! مثلاً اگر دارو آوردیم ولی قدرت این را نداشتیم که آموزش بدهیم قطعاً مسأله «تخصّص» در سطح مناسبی بالا نخواهد رفت و ناچار باید از خارج دکتر بیاوریم یا اگر آموزش را مقدم بداریم ولی مثلاً رشد کشاورزی نداشتیم، در واقع به یکی از ضرورت‌های استراتژیکی نپرداختیم حال آنکه شاید ارزش آن کمتر از دارو نباشد و اگر هر دوی اینها را آوردیم ولی دستمان از صنعت خالی بود باز با مشکل مواجه می‌شویم و از این قبیل مسائل.

به هر حال چگونه می‌توانیم این طبقه‌بندی و اولویتها را مشخص کنیم؟! بنابراین در فقه موجود یک چنین طبقه‌بندی‌ای نسبت به تراحم امور حکومتی وجود ندارد.

اما در «کلام» موجود نیز «پایگاه نظام ولایت اجتماعی» مشخص شده نیست. منظور بحث از ولایت تکوینی در شکلی که عرفاء می‌گویند (که چنین افرادی به سبب ریاضت‌های نفسانی صاحب نفس قدسی شده و لذا برای تصرف در نفوس دارای ولایت‌اند) و یا بحث از ولایت تکوینی و تشریحی که به ائمه طاهرين ختم می‌شود نیست. نهایت امری که اشاره می‌شود «ولایت فقه» است و نه «ولایت فقیه»! در این گونه مباحث بالمره این مسأله بدست نمی‌آید که مُحدث بودن در حوادث اجتماعی و تغییر در مقیاس قدرت جامعه بدست کیست؟! آیا باید فقط کفار مُحدث حادثه باشند و ما هم به صورت انفعالی صرفاً پاسخگوی مسائل مستحدثه باشیم؟! صورت

پیدا است که ما باید مُحدث حوادث باشیم، ولی پایگاه فکری این امر یعنی ایجاد حادثه در جهت اسلام و اینکه چه شخصی باید متصدی آن باشد و یا اینکه نظام ولایت اجتماعی

برای توضیح عرض می‌کنم که تراحم، گاهی در امور فردی است مثل اینکه یک نفر وارد مسجد شده و نمازش در حال قضا شدن است و در عین حال مسجد نیز نجس می‌شود که در اینجا هم بین امر تطهیر مسجد و نماز خواندن تراحم بوجود می‌آید. در این صورت یکی از دو امر، مقدم بوده و اهمیت دارد که به آن نیز عمل می‌شود یا اینکه یک نفر در حال نماز خواندن است و در عین حال کودکی در حوض آب می‌افتد که در اینجا بین حفظ نفس محترمه و نماز خواندن در تقدم هر یک تراحم بوجود خواهد آمد. این موارد و نمونه آنها تراحم‌های فردی است ولی در تراحم (مثلاً) پانصد مسئله با یکدیگر مسأله تخصیص و اولویت‌بندی امور متعددی بوجود می‌آید. شاهد مسأله آنکه الان حدود ۲۵۰ هزار قلم کالا از خارج به داخل می‌آید و از طرف دیگر «ارز» موجود نیز محدود است. حالا می‌خواهید دسته‌بندی کنید و در نتیجه جلوی ورود یک سری از کالاها را بگیرید. یکی از سؤالات این است که کدام دسته به داخل کشور وارد نشود؟! و غیر این البته هزاران سؤال و مسأله دیگر هم وجود دارد.

در این صورت، تراحم امور حکومتی، آن هم با این گستردگی‌اش و بیان اولویت‌های آن (حتی بدون تعیین نسبت‌های کمی) در کجای فقه موجود بیان شده است؟! یا مسأله‌ای مثل اینکه نظام بازرگانی چگونه عمل کند؟ در بین اقلام و اجناس مختلف اعم از وسایل کشاورزی، صنعتی، آموزشی و غیره، اولویت با کدامیک است؟ و... بلی اگر موضوع، «فرد» بود می‌توانستیم بگوئیم در درجه اول دارو، بعد از آن مواد غذایی و سپس آموزش و صنعت قرار دارد ولی در

در اسلام چیست و غیره) در کجای کلام متعارف یافت می‌شود؟! الان کتابهای کلام موجود وجود دارد و شما هم از آنها اطلاع دارید که نهایتاً به امامت معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) ختم می‌شود. اکثر فقها نیز ولایت فقیه را در سطح سرپرستی نسبت به اموری که رها شده‌اند می‌دانند و اقل از فقهاء قدری بالاتر در حد پیاده کردن قانون و رعایت نظم قبول دارند ولی نه در حد توسعه و محدث حادثه بودن و بدست آوردن «قدرت» آن هم در سطح دنیا. مسلماً به چنین مسأله‌ای اشاره‌ای نشده و تنها اصل موضوع را می‌توان از بیانات و موضعگیری‌های حضرت امام (ره) استفاده کرد ولی اینکه مثلاً خصوصیات «مدل» انجام چنین کاری چه خواهد بود، در دست نیست.

به هر حال این نظریه استفاده از آراء دانشمندان اسلامی در علوم انسانی مطلقاً کنار می‌رود و با دقتی که در امور حکومتی کردیم مسأله بیشتر روشن شد و قطعاً با این نوع برخورد، مشکل علوم انسانی اسلامی حل نمی‌شود بلکه باید گفت این امر یک نحوه سرگردانی است که به بهانه شخصیت‌های درخشانی که در دوره‌های مختلف اسلام مطرح بوده‌اند مردم را تا مدتی مشغول می‌کند و بعد هم یک دستورالعمل‌های جزئی و ساده‌ای صادر می‌شود که هرگز نمی‌توان آنها را ملاک حجیت قرار داد. در واقع این روش نوعی استفاده سیاسی از کلام دانشمندان اسلامی است که بسیار خطرناک نیز می‌باشد. چرا که انسان برای رسیدن به اغراض خود آیات و روایات و یا کلام شخصیت‌های اسلامی را پوششی برای اهداف خودش قرار می‌دهد.

باید چنین اموری را کاملاً به جوانان دانشگاه تفهیم کرد که این امر اشتباه است و نتیجه مطلوبی هم نخواهد داشت.

ب - بازگشت مبانی و روش‌های علوم غربی به مادی‌گرایی

اما استفاده از «نظریه معیار» که بینیم در علوم انسانی چه اموری قطعی و کدام غیر قطعی است، مضحک‌تر از نظریه اول است!

اگر فرض بر این باشد که علوم انسانی غرب در روش و مبنا، به مادی‌گرایی بازگشت می‌کنند دیگر قطعی بودن یعنی چه؟! این حرف مانند آن است که گفته شود باید برای یک بار هم که شده به در خانه کفار رفت تا ببینیم مطالب حقی که آنها بدست آورده‌اند چه اموری است تا بعد با مطالب حقی که خودمان داریم ترکیب کنیم! اصولاً آنها نمی‌توانند به «حق» برسند. «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» و قطعاً امتناع دارد که علوم انسانی مادی ماوراء «ظن» هم مطلبی داشته باشند و لذا هر چه که لحاظ می‌شود چیزی جز لوازم ظنون آنها نمی‌باشد. به عبارتی ریشه پیش فرضهای علوم انسانی مادی نمی‌تواند براساس پایگاه قطعی در شناخت و تعریف انسان بنا شده باشد. یعنی آن فردی که «انسان» را «مادی» تعریف می‌کند در پیش فرض علوم و یا در تحقیقات میدانی و در جاهای دیگر نمی‌تواند پیش فرض خود را از «وحی» اخذ کند و آن را «علمی» هم بداند! پس وقتی نمی‌تواند پیش فرض را از وحی بگیرد، تعاریف را نیز (در علوم) نمی‌تواند مستند به وحی کند. در نزد او شیئی ای از حق وجود ندارد که ما بعضی امور قطعی را از آنها بگیریم و امور قطعی دیگری را از جای دیگر. در نتیجه این دیدگاه، حاصل عدم دقت در مسأله است.

ج - ضرورت تبیین یک رابطه منطقی و علمی

اما این سخن که باید به رشد آزاد عالمان آگاه به اسلام و زمان پرداخت، به شعر بیشتر شباهت دارد تا یک بحث علمی!

فقهاء در برابر نظریه عرفای اسلامی که تازه برای پرورش انسان زحمت‌های زیادی هم متحمل شده‌اند می‌گویند، باید ملاک حجیت تحویل داده شود! و به صرف آن گفته‌ها هم اکتفاء نمی‌کنند. حالا در این مورد هم اگر نتوان ربط منطقی خاصی بین «دستورات اسلامی» و «معادلات عملی» برقرار کرد و تعریفی از آن ارائه داد، قطعاً اینکه گفته شود «می‌تراود» و از این قبیل حرفها به شعر بیشتر شبیه است و این در واقع نوعی تصرف در قوه و اهمه بشر می‌باشد. اصلاً این حرف از یک انسان عالم بعید است چرا که یک «عالم» باید نوعی ارتباط منطقی را اثبات کند و به بیانی اثبات ارتباط بین دو علمی که بر دوروش و با دو پیش فرض و دو جهت‌گیری استوار است. مثلاً آنچه در گفته‌های عالمان اسلامی به عنوان یک اصل پذیرفته می‌شود مسأله «تعبد به وحی» می‌باشد، یعنی پرستش خدای متعال اصل دانسته می‌شود و مفهوم سعادت را نیز در قرب الی الله می‌دانند. اما برعکس علمای حسی دائماً صحبت از این می‌کنند که ما بدنبال رفاه مادی و تأمین آن هستیم. در واقع مقصد آنها چیزی جز رسیدن به رفاه در عالم دنیا نیست و معبودشان فقط توسعه لذت مادی است تا انسان در تمام وجوه و در هر ارتباطی توسعه مادی پیدا کند. بنابراین قطعاً مسیر ابتهاجات معنوی با التذاهای مادی تفاوت خواهد داشت.

اما در مورد نظریه «علوم پیشکش» هم که بطلان آن پیدا است و احتیاجی به توضیح ندارد.

د - عدم توجه به ماهیت و ادعای علوم موجود

اما نظریه ترکیبی ناشی از نشناختن علوم روز است. یعنی علوم موجود مدعی هستند، ما کالای جانشین «دین» را به تمام معنا تحویل داده‌ایم و در واقع حرفشان این است که ما متکفل

تعریف و تبیین «سعادت بشر» هستیم و حتی در مسأله «اخلاق» نیز می‌گویند، ما متولی تعریف آن می‌باشیم. در مسائلی هم که مطرح می‌کنند صحبتی از «ظنی» بودن نیست بلکه می‌گویند همه این امور «قطعی» است و صرفاً این علوم، قدرت توسعه انگیزه بشر را داراست و بعد می‌گویند این ادعا را در عمل نیز اثبات کرده‌ایم. بنابراین در دیدگاه آنها «انسان» برای همین دنیاپرستی‌ای که علمای اسلامی می‌گویند «بد» است، به خوبی می‌دود و حاصل این تلاش هم بوجود آمدن قدرت صنعتی است و نتیجه این قدرت صنعتی نیز غلبه بر کسانی است که چنین قدرتی را نمی‌پذیرند! آخر الامر در نظر آنها اخلاق مادی «حاکم» می‌شود و هر چه مقابل آن قرار گیرد در موضع «محکومیت» خواهد بود و وقتی که غلبه یافت دیگر صحبت از اینکه دیگران دارای امری قطعی هستند، بی‌معناست! و خلاصه می‌گویند ما تا خانه‌های مسلمین هم نفوذ کرده و روابط را تغییر می‌دهیم!

پس این حرف که یک تجمعی درست کنیم و مقداری از این و قدری از آن بگیریم، سخن درستی نیست چون ما در فضای ریاضی یا فلسفی زندگی نمی‌کنیم! به عبارتی دیگر در نظریه‌های علوم جدید ادعا این است که ما مدیریت می‌کنیم و توسعه مدیریت را بدست می‌گیریم و دیگران هم نمی‌توانند از ابزار ما به صورت مجزا استفاده کنند چون تمام ابزارهای ما دارای هماهنگی هستند و به این طریق از کاربرد عینی و عملی‌اند برخوردارند. آنها می‌گویند: «در عینیت نیز قدرت تکنولوژی در دست ما است».

اگر از «بحران در علوم انسانی» هم صحبت می‌کنند این حرف به معنای «آرمانهای فیکس» است و نه «جهت‌های

آرمانی». در واقع آنها می‌گویند: «ما در جهت‌های آرمانی شکست نخورده‌ایم بلکه هر آن در حال پیشرفت هستیم». لذا معتقدند آن نظریه‌ای که عدالت اجتماعی را به یک نحوه خاصی تعریف کرده شکست خورده است ولی نهایتاً معنای عدالت اجتماعی را همین می‌دانند که بشر آن را برای زندگی کردن مورد قبول قرار می‌دهد و این مبنا را هرگز تغییر نمی‌دهند. **هـ- ضرورت دستیابی به مدل شامل و فراگیر**

البته این «نظریه تفکیکی» که به عنوان آخرین دیدگاه ذکر فرمودید تنها نظریه‌ای است که می‌توان در مورد آن دقت کرد. (س): خلاصه، نظر حضرت عالی در مورد «دیدگاه تفکیکی» چیست؟!

(ج): البته تفکیکی که از آن، برتری علوم انسانی اسلامی بدست آید اشکال ندارد و در هر حال شما باید مدل شامل و فراگیر داشته باشید تا بتوانید مسائل را تحلیل و تفسیر کنید. اما این بدان معنا نیست که نتوان این نظامها را به صورت مستقل مورد ملاحظه قرار داد.

(س): یعنی به نظر شما ما در مبانی نظری علوم انسانی فقدان و کمبود نداریم؟! به عبارت دیگر آیا این تفکیک، قابل قبول است و نسبت به بُعد اسلامی علوم انسانی، حل‌کننده است؟!

(ج): وقتی در بُعد اسلامی علوم انسانی می‌گوئیم ما مکتب داریم به معنای این نیست که در آراء دانشمندان چیزی وجود دارد بلکه یعنی «اسلام» به صورت کلی دارای این امور هست! (س): اما در مورد «مبانی» مسأله چگونه است؟

(ج): در مورد آنها باید کار جدیدی انجام بگیرد.

این نکته را هم در ارتباط با مسأله بحران در علوم انسانی معاصر بگویم که اگر آنها این حرف را می‌زنند در جای خود نیز

می‌گویند این امر، دلیل بر تکامل علوم انسانی است چرا که قدرت ارزیابی و شناسائی بحران را دارد یعنی به عبارتی وضعیت‌گرا نیست و لذا می‌گوید، دچار بحران هستیم! بنابراین وقتی آنها از دریچه عینک خودشان نگاه می‌کنند (مانند بعضی از آقایان حوزوی در موضع معارف) تمام امور را صحیح می‌دانند یعنی دست آخر نمی‌پذیرند که این علوم (ماهیتاً) دچار خرابی است بلکه می‌گویند انسانها، انسانهای بدی هستند!

۵- پرسش و پاسخ (نقد نظریه تفکیکی)

الف - نظر به علوم در دو موضع

(س): مشخصاً حضرت عالی در مورد نظریه خودتان قدری

بیشتر توضیح بفرمائید!

(ج): ما معتقد هستیم که بر پایه «وحی» می‌توان دنیا را اداره کرده و علوم جدید انسانی را نیز بنیان گذارد.

(س): در قالب همین تفکیک (در نظریه آخر) یا خیر؟!

(ج): خیر، مقداری قوی‌تر از این است. برای «اسلام» معتقد به نظریه شامل هستیم که قدرت تعریف نسبت به دوست و دشمن را دارد. به عبارت دیگر «منطق نظام ولایت» منطق شامل است که دسته‌بندی‌های «اسلامی، التقاطی و الحادی» را قابل تعریف می‌داند. قسمت «اسلامی» که بخش محوری نظام ولایت (در علوم) است، تعاریف متناسب با خودش را دارد و امور «التقاطی» نیز که بخش تصرفی است همچنین و بعد «الحادی» هم که به نظر ما بخش تبعی در نظام ولایت است (به این معنا که نمی‌تواند در تکامل تاریخ، توسعه‌یاب بوده و رهبری تاریخ را بدست بگیرد) آن هم در درون خودش تعاریف متناسب خودش را دارد.

بنابراین اگر در زیر مجموعه‌ها نظر کنیم دیدگاه تفکیک را خواهیم دید و اگر از موضع شامل به بررسی پردازیم دیگر «تفکیک» نخواهد بود بلکه برتری و حکومت یک نظریه بر نظریه دیگر مطرح می‌باشد. پس در یک موضع «حاکم و محکوم» مطرح است و در یک جا نیز صحبت از «تفکیک» خواهد بود. لذا در منزلت تاریخی که به مسأله نظر می‌کنید علوم انسانی اسلامی حاکم بر تغییر تکامل اند و علوم انسانی غرب هم که علوم الحادی اند، محکوم هستند اما در نظر موضوعی و وهله‌ای، البته می‌توان مسأله «تفکیک» را مطرح کرد و آنها را از یکدیگر جدا داشت.

ب - غیر واقعی بودن تفکیک مکاتب و مسائل

(س): یعنی به نظر می‌رسد که اگر بعضی از نظریات دیگر در «جمع کردن» به «التقاط» کشیده می‌شوند، این نظریه تفکیک در واقع به سمت «جدا کردن» متمایل است در حالی که معلوم نیست واقعاً تفکیکی حقیقی بین مکاتب و مسائل وجود داشته باشد یعنی وقتی واقعیت را می‌بینیم نمی‌توانیم بین مکاتب علوم انسانی با مسائل آن قائل به چنین تفکیکی شویم.

(ج): یعنی اگر بین علوم انسانی و علوم الحادی قائل به تفکیک شوید یک حرف است و اگر بین مکاتب و مسائل علوم قائل به تفکیک شوید سخن دیگری و البته این حرف، صحیح نیست. یعنی این نظریه‌ای که می‌گوید «اسلام» مکتب اقتصادی دارد ولی علوم انسانی ندارد، همان حرفهای قبلی خواهد شد. (س): اینها می‌گویند مکتب اقتصادی دارد، اما مسائل اقتصادی ندارد!

(ج): اگر گفته شود «اسلام» دارای مکتب اقتصادی هست ولی معادلات اقتصادی ندارد و به تعبیر اعم فاقد «علوم

انسانی» است، معنای این حرف همان سخن مرحوم صدر است. یعنی هر دینی که نتواند معادله تولید کند باید بپذیرد آن مکتبی که به تولید معادله می‌پردازد، همان نیز «حکومت» کند و در عمل حاکم باشد چون حکومت عینی بدست آن کسی است که معادله‌ها نیز در دست او می‌باشد. به بیان دیگر شما به ارزشهایی ملتزم می‌شوید ولی در مقام عمل نمی‌توانید ملتزم به آنها باشید و وقتی در مقام عمل التزام به آنها نداشتید و در نتیجه عمل جامعه بدست معادلات دیگری سپرده شد، خود بخود شما نیز در آن معادلات و الگوها منحل می‌شوید و به سمت ارزشهای دیگری میل پیدا می‌کنید.

پس اگر تفکیک را به معنای تفکیک بین فرضیه‌ها، اعتقادات و مکتب با علوم بدانید یعنی اینکه تفکیک بین تحقیقات نظری و تحقیقات میدانی باشد، این تفکیک قطعاً باطل است. (اما تفکیکی که اول کار ذکر کردم، تفکیک بین علوم انسانی اسلامی و مبانی الحادی بود).

(س): ظاهراً این نظریه آخر یک مطلب دیگر را نیز حل نکرده است و آن اینکه نحوه انتساب به اسلام را چگونه می‌توان حل کرد؟ چون با این تفکیک، مسأله حل نمی‌شود.

(ج): اصلاً با «تفکیک» هیچ چیز حل نمی‌شود! یعنی اگر منظور از «تفکیک»، تفکیک بین تئوری‌ها و معادلات باشد، این دیدگاه هم مثل نظرات قبلی اشکال دارد.

(س): ممکن است این عده تا این حد را بپذیرند که ما معتقدیم نسبت به «مکتب» مشکلی نیست بلکه می‌گوئیم باید مسلمین براساس مکاتب، مسائل را بدست بیاورند.

حالا آیا در این صورت می‌توان این سؤال را کرد که بر این اساس مسئله انتساب به اسلام و اسلامی کردن چه می‌شود؟!

(ج): قایلان به این نظریه برای چه چنین تفکیکی می‌کنند؟! (س): برای اینکه نگویند دست ما خالی است یعنی اگر به مدافعین این نظریه گفته شود مسلمانان هیچ چیزی ندارند، در جواب می‌گویند مبانی نظری در «مکتب» وجود دارد ولی مسلمین باید به تدریج «مسائل» آن را براساس این مبانی بدست آورند.

حالا سخن ما این است که حل کردن مسأله علوم انسانی اسلامی از این طریق انجام نمی‌شود چرا که تمام بحث بر سر این است که بر فرض چنین تفکیکی درست باشد چگونه می‌توان مسائلی را بوجود آورد که متناسب به این مبانی باشند؟ و اصولاً آیا تفکیک «علم» به «مکاتب و مسائل» امری تمام شده است؟ (یعنی تمام علم به همین امر تعریف می‌شود؟)

(ج): نظر مرحوم آقای صدر هم همین بود که علوم میدانی را به دانشگاه بسپارید یعنی در واقع این نظریه تفکیک هم شبیه همان نظر مرحوم آقای صدر می‌شود که در این صورت راه به جایی نمی‌برد. خلاصه الان بعضی از مؤسسات تحقیقاتی موجود نیز همین را می‌گویند و بر این اساس تفکیک می‌کنند مثلاً می‌گویند: ما «درآمدی بر اقتصاد» می‌نویسیم ولی دیگران «اقتصاد» آن را مونتاژ کنند و اشکالی هم ندارد که محصول علوم غرب باشد. یعنی نظرشان این است که می‌توان بخش‌هایی از آن علوم را که در تضاد نیست کنار یکدیگر گذاشت و در نهایت یک «نظام اقتصادی» تحویل داد در صورتی که این حرف باطل است.

ج - برخورداری علوم از یک «نظام واحد»

(س): حالا اگر در مورد «مبانی» بپذیرند ولی در باره

«مسائل» بگویند باید آنها را در طول زمان بدست آورد، چطور؟ یعنی بپذیرند که باید این امر نیز در دست مسلمین باشد.

(ج): اگر گفته شود باید «مسائل» آن را بدست آورد به معنای آن است که چنین تفکیکی درست نیست. چرا که یک «نظام» است و هرگز شما نمی‌توانید این تفکیک را در یک علم انجام دهید یعنی مثلاً نمی‌گوئید باید بین مبادی و مسائل منطق صوری تفکیک کرد. «مسائل»، لوازم همان مبادی است و تفکیکی در آن راه ندارد یا مثل آن که معادلات ریاضی را از تعاریف اعداد جدا کنیم، در حالی که چنین جدا کردنی معنا ندارد.

(س): التزام جبری که ندارد. ممکن است بگویند مبادی آن را در اسلام داریم اما هنوز به مسائل آن نرسیده‌ایم و در عین حال از مسائل موجود هم نمی‌خواهیم استفاده کنیم.

(ج): اگر فردی قائل باشد که نرسیده‌ایم و باید برسیم، وقتی که به آنها رسید، دیگر تفکیک نخواهد کرد!

(س): خوب بعد که به آنها رسیدیم یکی خواهد بود!

(ج): اما الان که نرسیده‌اید! بنابراین دیگر نگوئید نظریه تفکیک، بلکه بگوئید یک نظام است و ما فعلاً قسمتهایی از آن را در دست داریم و در هر حال آن را از یک نظام بودن بیرون نبرید. (س): بله! در حالی که ظاهراً همان فرض اول مورد نظر آنان می‌باشد. یعنی بعید است در این تفکیکی که بین مبانی و مسائل می‌کنند، آن را به صورت یک «نظام» مورد توجه قرار دهند.

(ج): بنابراین «نظام» نیست و وقتی هم «نظام» نباشد، این فرض جا پیدا می‌کند که از علوم آنها (غربی) نیز استفاده کنیم!

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»